

درس های تاریخچه یوپولیسم برای امروز ما^(۱)

جیمز رید - ترجمه: محسن محمودی / «یوپولیس» که از رهبران یوپولیست انقلاب فرانسه بود، همواره با این پرسش دست به گریبان بود که برآستی «هدف انقلاب ماجیست؟» این پرسش عمیق تر از آن بود که خود او نیز متوجه آن باشد. با گذشت یک دهه از انقلاب و سرگردانی فرانسه بین دیکتاتوری، پادشاهی و دموکراسی، امواج یوپولیسم مرتب به فروش آمده و فروکش می کردند. انقلاب فرانسه تنها یکی از نمونه های تاریخی بی شمار درباره نحوه تأثیر گذاری امواج یوپولیستی بر سیاست و اقتصاد است؛ و اگر چه بر بی ثباتی می افزایند، مضامین تکرار شونده آن به ما امکان می دهند تا موج یوپولیستی معاصر را از دریچه ای موشکافانه تر بررسی کنیم. این مضامین شامل مشکلات اقتصادی، مسائل مرتبط با هویت ملی و رأی دهندگانی است که عمیقاً از طبقه سیاسی و وضعیت کشور به ستوه آمده اند.

اقتصاددان ها و سیاستمداران با استفاده از آموخته های مقاطع گذشته می توانند درباره مسائل مانند سیاست پولی، تسهیل سیاست های پولی، حمایت گرایی و مهاجرت تصمیم گیری کنند. در حالی که جزر و مد های کنونی یوپولیسم چشم انداز ها را دستخوش تغییر می کنند، سرمایه گذاران می توانند از تاریخچه عنوان چراغ راهنما کمک بگیرند.

بحران اقتصادی

به گفته برخی، بذره های یوپولیسم معاصر در اوایل دهه ۱۹۸۰ کاشته شده اند. در این دوران شاهد یک نقطه عطف جمعیت شناختی بودیم که دست بر قضا با ورود دوباره چین به اقتصاد جهانی بعد از قرن ها همزمان شد. سال ۱۹۸۰، تعداد کارگران نسبت به کل جمعیت بسیار کم بود و آنها قدرت چندانی در تعیین قیمت ها نداشتند. با گذشت چهار دهه، کارگران ساختمانی امروزی به تغییر این روند کمک کردند و ادغام دوباره چین در اقتصاد جهانی و سایه جمعیت شاغل این کشور آن را تشدید کرد. عرضه جهانی بالای نیروی کار در چند دهه گذشته باعث کاهش بی وقفه قیمت نیروی کار شده است. در واقع، کارگران در بسیاری از کشور ها سه دهه تثبیت رادر دستمزدهای واقعی خود تجربه کرده اند، دقیقاً با افزایش مالکیت املاک و دارایی ها، افزایش ثروت و اهرم مالی که دست در دست هم نوعی توهم پولی پدید آورده اند. شاید پیش از بحران مالی این مسأله چندان احساس نمی شد، اما بعد از ظاهر شدن آثار بحران پیامدهای آن آشکار شد. در این مقطع، ثروت و اهرم مالی یک شبه در هاود شده و کارگران بیش از هر زمان دیگری به دستمزدهای روزانه خود وابسته شدند. آنها از واقعیت زندگی خود به ستوه آمدند و افزایش نیافتن واقعی دستمزدها در این مدت خود را نشان داد. رکود دستمزدهای کم چیز است و بیکاری گسترده در اثر بحران های اقتصادی یک چیز دیگر؛ و وقتی سروکله بیکاری پیدای می شود، طبیعی است که مشکلات و ناامیدی، مردم را به سوی اهداف یوپولیستی سوق می دهد. آمار و ارقام مربوط به بحران مالی خود گویای همه چیز است. بیکاری در آمریکا به ۱۰ درصد رسید و در اروپا و اوضاع از این هم وخیم تر بود. بحران بدهی دولت نیز بر این وخامت افزوده و حدود یک چهارم از نیروی کار اسپانیا و یونان خود را بدون کار یافتند. حتی در کشورهایی مانند انگلستان که شدت تأثیرات بحران کمتر از جاهای دیگر بود، دستمزدها تفاوت چندانی با دوران پیش از بحران نداشتند. نقش فناوری و تجارت در تغییر ماهیت کار نیز بر این نارضایتی از رکود اقتصادی افزود. در حالی که قانونگذاران در تلاش بودند پایه پای «اقتصاد گیگی» و پیامدهای آن بر روابط با کار را بررسی کنند، این جریان به تسریع افول صنایع قدیمی کمک کرد.

پس چندان جای تعجب ندارد که بحران های اقتصادی از جمله کاتالیزورهایی تمام عیار شورش های یوپولیستی در طول تاریخ بوده اند. برای مثال، انقلاب فرانسه را در نظر بگیرید. این نهضت بعد از چند فصل برداشت ضعیف محصول آغاز و با افزایش شدید قیمت مواد غذایی همراه شد. بحران مالی دولت که در نتیجه مشارکت فرانسه در جنگ های مختلف و ولخرجی به وجود آمده بود، به تشدید این بحران کمک شایانی کرد. البته، عوامل دیگر هم نقش داشتند اما این یک بحران اقتصادی بود و رنج و مشقتی بر شهروندان فرانسه تحمیل کرد، شرایط را برای انقلاب مهیا ساخت.

بعداً، در پریس دوره ای از سختی اقتصادی شاهد انقلاب های سال ۱۸۴۸ در سراسر اروپا بودیم. در حالی که این شورش ها معمولاً «انقلاب های لیبرال» تلقی شده و گفته می شود که مردم برای آزادی های سیاسی و حقوق دموکراتیک قیام کرده اند، باید توجه داشت که در واقع بعد از کمبود سبب زمینی و قحطی شدید دهه ۱۸۴۰ در بیشتر نقاط اروپا شاهد این قیام ها بودیم. بکی از پژوهش های مربوطه نشان می دهد که قیمت گندم در فرانسه و پرو ظرف دو سال ۵۰ درصد افزایش داشت. از آنجا که قاطبه مردم زندگی بخور و نمیری داشتند، این افزایش قیمت فاجعه آمیز بود. تراژدی ایرلند بارزترین نمود این قحطی بود و هزاران نفر در سراسر اروپا جان خود را بر اثر این قحطی از دست دادند. علاوه بر این، از آنجا که بیشتر پول مردم خرج مواد غذایی می شد، تولید نیز شدیداً کاهش پیدا کرد. در نتیجه، بیکاری افزایش یافت و مصیبت های اقتصادی این قاره به احساسات انقلابی دامن زد. در طول تاریخ، فاجعه اقتصادی نتایج تاریک تر از این هم در پی داشته است، کما اینکه در جریان به قدرت رسیدن نازی ها در جنگ داخلی آلمان شاهد بودیم. غرامت های جنگی که پیمان و رسای بعد از جنگ جهانی اول بر آلمان تحمیل کرده بود، بار سنگینی بر دوش اقتصاد

متزلزل آلمان گذاشت. ابرتورم اوایل دهه ۱۹۲۰ که در جریان آن ارزش پول آلمان شدیداً کاهش یافت باعث شد که این کشور نتواند به تعهدات خود در پرداخت غرامت ها عمل کند. رکود بزرگ نیز بر وخامت اوضاع افزود و ارتشی از بیکاران پدید آورد و باعث شد میلیون ها نفر در فقر شدید دست و پا زنند. یوپولیست های آس و ناامیدی میلیون ها نفر را به اراده خود پیوند دادند و از آن برای به قدرت رسیدن نازی ها استفاده کردند.

دفاع از هویت ملی

دومین درون مایه و مضمون مشترک دوره های یوپولیستی، دفاع از هویت ملی است و شباهت های اتفاقات امروزی و وقایع تاریخ به طرز شگفت آوری چشمگیر است. سیاست های ضد مهاجرتی شاید بارزترین نمونه آن باشند. در واقع، وقتی دونالد ترامپ نامزدی خود را برای ریاست جمهوری ایالات متحده اعلام کرد، سخنرانی او در میان عامه مردم، موجی از بحث و گفت و گو پیرامون مهاجرت مکزیک ها به راه انداخت. کارزار انتخاباتی او مواضع سختگیرانه ای در مقابل مهاجرت غیر قانونی داشت و در کل به دنبال مقابله با مهاجرت بود. دولت ترامپ ایده پایان دادن به اعطای حق شهروندی به متولدین در خاک ایالات متحده را طرح کرده و از علاقه خود برای ساخت دیواری در امتداد مرز مکزیک سخن به میان آورد.

اروپا نیز با مسائل مرتبط با هویت ملی و مهاجرت دست به گریبان است. در واقع، حاکمیت ملی و جابه جایی آزادانه مردم، دو عامل مهم در پریس رای مثبت به برگزیت بودند، هر چند محرومیت اقتصادی و کاهش بودجه دولت نیز بی تأثیر نبود. به همین ترتیب، مارین لوین در فرانسه، حزب اتحادیه در ایتالیا، حزب آلترناتیو برای آلمان و بسیاری دیگر از احزاب اروپایی این سطح از مهاجرت را به یاد حمله گرفته اند. برخی از دولت های اروپایی، مانند مجارستان و لهستان، حتی از پذیرش پناهجویان خودداری می کنند.

به لحاظ تاریخی، این مسأله چندان تازه گی ندارد. در اواسط قرن نوزدهم در آمریکا نیز شاهد مخالفت کاتولیک های رومی کشور های اروپایی مانند ایرلند با مسأله مهاجرت بودیم، زیرا بیم آن داشتند که فرهنگ پروتستان ایالات متحده دستخوش تغییر شود. اندکی بعد، واکنش های منفی به ورود چینی ها نیز قانون منع ورود چینی ها مصوب سال ۱۸۸۲ را در پی داشت. این سیاست عمدتاً نتیجه بیم از آن بود که کارگران چینی جای کارگران آمریکایی را اشغال کنند، باوری که امروزه نیز بسیار رایج است.

نارضایتی از نظام سیاسی و وضعیت کشور

نارضایتی از قدرت های حاکم در مقام محرک یوپولیسم و خیزش اجتماعی، سومین مضمونی است که در طول تاریخ همواره شاهد تکرار آن بوده ایم. یوپولیست ها خواهان نظامی هستند که شهروندان را از جرح برد دستگاه حاکم بداند. برگزیت و ترامپ، با وجود تمایزات متعددی که دارند، هر دو شورش هایی علیه نظام سیاسی، مالی و رسانه ای موجود بوده و از همان بدو امر با آنها در تقابل بوده اند. علاقه به واژگونی شیوه های قدیم و شروع تازه در تار و پود انقلاب ها تنیده بود. سوگند زمین تنیس در سال ۱۷۸۹ که یکی از نقاط عطف انقلاب بود، حول محور تقاضا برای اصلاحات قانون اساسی صورت پذیرفت و در نهایت به سرنگونی پادشاهی فرانسه و اعلامیه حقوق بشر و شهروندان انجامید. به همین ترتیب، در انقلاب های سال ۱۸۴۸ اروپا نیز شاهد علاقه مندی به پیشبرد یک برنامه لیبرال دموکراتیک بودیم. لوئی فیلیپ اول برکنار و جمهوری دوم فرانسه برپا شد (هر چند بعد از کودتای ناپلئون سوم در سال ۱۸۵۱ عمر کوتاهی داشت).

روسیه و دانمارک هم مسیر یک سلطنت مشروطه را پیش گرفتند. انقلاب مجارستان سرکوب شد، اما مصالحه سال ۱۸۶۷ اتریش - مجارستان باعث تشکیل دوپادشاهی برای این کشورها شد. در همین دوران خودمان هم شورش های اروپای شرقی در سال ۱۸۹۸ و اعتراضات اخیر بهار عربی شدیداً از روحیه خیزش برابری حاکمان دیرینه برای «هدایت کشور به مسیری بهتر» تأثیر می گرفتند.

منظور این نیست که بگویم یوپولیسم همیشه نتایجی لیبرال تر یا دموکراتیک تر داشته است. در دوران جنگ داخلی، هیتلر و موسولینی رهبری رژیم هایی فاشیست را بر عهده داشتند، در عین حال، بعد از انقلاب بلشویکی روسیه و قدرت گرفتن کمونیست ها شاهد سرکوب های گسترده بودیم. با همه این حرف ها، هر سه نهضت، صرف نظر از نتایجی که به بار آورد، ریشه در نارضایتی عمیق از طبقه حاکم و علاقه در به لرزه انداختن وضع موجود داشتند.

مسیر پیش رو

طنز روزگار اینجاست که همزمان با ریشه دوانیدن یوپولیسم در جامعه امروزی، ابرچرخه جمعیت شناختی که از سال ۱۹۸۰ دستمزدها را پایین نگه داشته بود، اخیراً به نقطه اوج خود

در طول تاریخ، فاجعه اقتصادی نتایج تاریک تر از این هم در پی داشته است، کما اینکه در جریان به قدرت رسیدن نازی ها در جنگ داخلی آلمان شاهد بودیم. یوپولیست ها با آس و ناامیدی میلیون ها نفر را به اراده خود پیوند دادند و از آن برای به قدرت رسیدن نازی ها استفاده کردند